

**یوسف رحیمی - امام باقر (ع) - مدح و مرثیه**

مواج می شویم و به دریا نمی رسیم

پرواز می شویم و به بالا نمی رسیم

این بال ها شبیه وبالند، ابترند

وقتی به سیر عالم معنا نمی رسیم

این چشمهای خیس و تهی دست شاهدند

بی تو به جلوه زار تماشا نمی رسیم

تا بی کرانه های حضور خدائی ات

پر می کشیم روز و شب اما نمی رسیم

باشد اگر تمام جهان زیر پایمان

حتی به خاک پای تو آقا نمی رسیم

این حرفها نشانه‌ی تقصیر فهم ماست

حیران شدن میان صفات تو سهم ماست

دنیا تو را چگونه بفهمد؟ چه باوری!

از مرز عقلهای زمینی فراتری

آقا کلیم طور تمنا شدیم و بعد

ای بی کرانه! لایتناهی است وصف تو

آئینه‌ی صفات الهی است وصف تو

مبهوت جلوه های جلالت کمیت ها

کی می رسد به درک کمال تو بیت ها  
ای باشکوه از تو سرودن سعادت است  
این شعرها بهانه‌ی عرض ارادت است  
هفت آسمان به درک حضورت نمی رسد  
خورشید تا کرانه‌ی نورت نمی رسد  
محراب را که عرصه‌ی معراج می کنی  
جبریل هم به گرد عبورت نمی رسد  
چشم مدینه مات سلوک دمادمت  
بوی بهشت می وزد از خاک مقدمت  
محو خودت تمام سماوات می کنی  
از بسکه عاشقانه مناجات می کنی  
دل‌تنگ چشمهای مسیحا شدیم و بعد  
مثل نسیم در به در کوچه ها شدیم  
با چهره‌ی محمدی ات آشنا شدیم  
ای مظهر فضائل پیغمبر خدا  
آئینه‌ی شمایل پیغمبر خدا  
شایسته‌ی سلام و تحیات احمدی  
احیا کننده‌ی کلمات محمدی

نور علی و فاطمه در تار و پود توست

شور حسین و حلم حسن در وجود توست

قرآن همیشه آینه‌ی تو انیس توست

تفسیر بی‌گران معانی حدیث توست

قلبش هزار چشمه‌ی نور و معارف است

هر کس به آیه‌ای ز مقام تو عارف است

روشن‌ترین ادله‌ی علمی است سیره‌ات

وقتی که حجتند به عالم عشیره‌ات

هر کس که تا حضور تو راهی نمی‌شود

علمش به جز زیان و تباهی نمی‌شود

هر قطره که به محضر دریا نمی‌رسد

سر چشمه‌ی علوم الهی نمی‌شود

بی‌بهره است از تو و انفاس قدسی‌ات

اندیشه‌ای که لا یتناهی نمی‌شود

جابر شدن ز راره شدن با نگاه توست

آقای من اگر تو نخواهی نمی‌شود

کون و مکان اداره شود با اراده‌ات

عالم دخیل بسته به نعلین ساده‌ات

فردوس دل اسیر خیال تو می شود  
آئینه محو حسن جمال تو می شود  
دریاب با نگاه رحیمت دل مرا  
وقتی که بی قرار وصال تو می شود  
یک شب به آسمان قنوت ببر مرا  
تا بی کرانی ملکوت ببر مرا  
سائل کنار ساحل لطفت چگونه است  
دستان با سخاوت دریا نمونه است  
من را که مبتلای خودت می کنی بس است  
اصلاً مرا گدای خودت می کنی بس است  
قلب مرا ز بند تعلق رها و بعد  
دل‌بسته‌ی خدای خودت می کنی بس است  
در خلوت نماز شب مثل فاطمه  
شایسته‌ی دعای خودت می کنی بس است  
شبهای جمعه سمت مدینه که می بری  
دل‌تنگ کربلای خودت می کنی بس است  
امشب برای ما دو سه خط از سفر بگو  
از کاروان خسته و چشمان تر بگو

روزی که بادهای مخالف امان نداد

هفت آسمان به قافله ای سایه بان نداد

خورشید بود و سایه‌ی شوم غبارها

خورشید بود همسفر نیزه دارها

دیدى به روى نیزه سر آفتاب را

دیدى گلوى پریز طفل رباب را

دیدى عمود با سر سقا چه کرده بود

تیر سه شعبه با دل مولا چه کرده بود

در موج خیز شیون و ناله دویده ای

تا شام پا به پای سه ساله دویده ای

گل زخمهای سلسله یادت نمی رود

هرگز غروب قافله یادت نمی رود

هم ناله با صحیفه‌ی ماتم گریستی

یک عمر پا به پای محرم گریستی

\*\*

**میلاد یعقوبی - امام باقر (ع) - مدح و مصیبت**

عشق آمد و مقابل من دفتری گشود

مرغ دلم بهانه گرفت و پری گشود  
بال و پری زدم به بلندای آسمان  
از لطف خود خدای کریمان دری گشود  
احرام سرخ بر تن من بود و ناگهان  
دیدم که روبروم در اخضری گشود  
در آن طرف تمامی عالم بهشت بود  
یک لحظه نور پرده زیباتری گشود  
بر روی دیدگان پر از التماس من  
باری تعال چهره یک سروری گشود  
به به چه سروری که ملک مست بوی او  
جمعی ز انبیاء همه مبهوت روی او  
نامش محمد و به لقب باقر العلوم  
عالم ترین رجال عرب باقر العلوم  
در روز اولش که قدم در جهان گذاشت  
باعث شده به فخر رجب باقر العلوم  
تا اینکه می برم به زبان نام اطهرش  
شیرین شود دهان چو رطب باقر العلوم  
تابنده تر ز او نبود کسی میان روز  
زیباترین ستاره شب باقر العلوم

روح عبادت از پدرش زین العابدین  
از عم خود گرفته ادب باقرالعلوم  
جابر کمی ز علم شما ارث برده است  
یک قطره ای ز آب دهان تو خورده است  
قامت قیامت و رختان محشری بود  
زور میان بازویتان حیدری بود  
احساستان ز برگ گلی هم لطیف تر  
احسان و لطفتان به خدا مادری بود  
داروی دردهای بشر خاک پایتان  
آب دهان اطهرتان کوثری بود  
دوم محمدی و علی عاشقت شده  
جانم فدای نام تو پیغمبری بود  
ایمان و زهد و عبادت به یک طرف  
علم خدای ات طرف دیگری بود  
باشی حسینی و حسنی باقرالعلوم  
خوانم فقط تو عشق منی باقرالعلوم  
مولا نفس زدی و دو عالم درست شد  
از آن گل وجود تو آدم درست شد  
بس که شما میان منا ناله کرده ای

از گریه تو چشمه زمزم درست شد  
از تار و پود و رشته شال عزایتان  
بالای هر حسینیه پرچم درست شد  
در ماجرای پر غم وادی کربلا  
اشکت چکید و قطره شبنم درست شد  
بانی روضه های عطش با حمایت  
سینه زنی ماه محرم درست شد  
هر کس که روضه ای ز شما گوش می کند  
یک جرعه می ز دست شما نوش می کند  
آقا عنایتی بده بر سینه ناله را  
پر کن ز داغ کربلا این پیاله را  
ای باغبان ساقه شکسته به ما بگو  
داری به باغ سینه غم چند لاله را  
یا حضرت غریب بمیرم برای تو  
طی کرده ای چگونه تو این چند ساله را؟  
دیدی که راس جد غریب به نیزه شد  
دیدی به چشم خود شب غسل سه ساله را  
دارم به سر زیارت قبر بقیع اتان  
امضا بزن به دست خودت این قباله را



یا رب تو دیده را ز غمش پر ز آب کن

مارا غلام حضرت باقر حساب کن

\*\*

**علی اکبر لطیفیان - امام محمد باقر (ع) - مدح و مصیبت**

خشکی ام رفت و وصل دریا شد

سردی ام رفت و فصل گرما شد

فارغم از خودم خدا را شکر

آسمانی شدم خدا را شکر

آمدی و دلم نجات گرفت

باز هم مرده ای حیات گرفت

ای حیات مجدد دنیا

دومین یا محمد دنیا

یا من ارجوی آستان لبم

پنجمین رکعت نماز شیم

ای که تنها خدا شناخت تو را

مثل بیت الحرام ساخت تو را

قافیه های بیت ما تنگ است

در مقامت کمیت هم لنگ است

ای نسیم پر از بهار حسین

حسنی زاده تبار حسین

قبله مردم مدینه تویی

حسن دوم مدینه تویی

ای ظهور پیمبر اکرم

حاصل وصلت دعا و کرم

مادرت دختر کریم خدا

پدرت حضرت کلیم خدا

وسط هفته ها برای منی

التماس سه شنبه های منی

سر شب فکر نور تو بودم

فکر شب های طور تو بودم

خواب سجاده تو را دیدم

صبح دیدم کنار خورشیدم

ای نماز پر از قنوت حسن

حاصل چله سکوت حسن

تو تولای دفترم هستی

قسم نون والقلم هستی

تکیه بر بال جبرئیل زدی

مزرعه داشتی و بیل زدی

بهترین میوه تو ایمان بود

گندم کال تو پر از نان بود

بی تو این حوزه ها کمال نداشت

میوه ای غیر سیب کال نداشت

وقت آن است اجتهاد کنی

بی سواد مرا سواد کنی

وقت آن است منبری بزنی

حرف یک حرف بهتری بزنی

علم را باز هم شکف دهی

در کلاست مرا طواف دهی

اگر علم تو را حساب کنند

زندگی تو را کتاب کنند

علم و اخلاق می شود با هم

آدمی می کند بنی آدم

پر جبریل زیر پای تو بود

کردن آویز بچه های تو بود

میوه بهتر از رطب سیب است

باعث التیام تب سیب است

فاطمه سبب جنت الاعلاست

پس شفای تب تو یا زهراست

چه کسی گفته بی مزاری تو

یا چراغ حرم نداری تو

قبر تو بارگاه توحید است

شمع بالاسر تو خورشید است

چه کسی گفته سایبان نیست

صحن در صحن آسمان نیست

عرش که آسمان نمی خواهد

نور که سایبان نمی خواهد

تو خودت سایبان دنیایی

بهترین آسمان دنیایی

مردی از خانواده خورشید

امتداد غم امام شهید

انعکاس صدای عاشورا است

روضه های غروب مناست

مرد سجاده، مرد نافلة ها

مرد شب زنده دار قافله ها

مردی از جنس آیه تطهیر

خستگی های بردن زنجیر

هم سفر با ستاره غم هاست

«گر بلا زاده» محرم هاست

هم نژاد امام بی کفنان

دومین مرد کاروان زنان

راه طی کرده بیابان ها

قدم زخمی مگیلان ها

یاد خون طپنده گودال

خنده های زننده گودال

زخم بال و پر کبوترها

پا به پای اسارت سرها

بغض غمگین عصر عاشورا

گریه پشت پای معجزها

غیرت دست بسته محمل

شاهد التماس دخترها

کوچه کوچه؛ گذر گذر، همه جا

هم رکاب صدای حنجرها

برگ سبزی است با نشانه سرخ

کودک زیر تازیانه سرخ

طفل رفته، خمیده برگشته

باغ گل رفته چیده برگشته

آفتاب کمی غروب شده ست

گل یاس بنفشه کوب شده ست

آشنای صدای سلسله هاست

سوزش ناگهان آبله هاست

او که آینه محرم بود

گریه هایش به رنگ ماتم بود

از ستاره گرفته تا شبنم

از بنفشه گرفته تا مریم

همه محو صدای او هستند

پای مرثیه های او هستند

\*\*

**مجید خضرای - امام باقر (ع) - شهادت**

تشبیه و استعاره به وصف نیاز نیست

این واژه ها به وصف غمت چاره ساز نیست

دیگر به گل نشسته کلام و عبارت است

آقا تفضلی که زمان اشارت است

فرهنگ نامه غم و اندوه کربلا

ای مستندترین سند داغ نینوا  
از کودکی تو بار امانت کشیده ای  
اندازه ی تمام فلک داغ دیده ای  
خورشید هم به گرمی داغ دل تو نیست  
ایوب را توان غم و مشکل تو نیست  
تو چهار ساله بودی و در اوج کودکی  
دیدی به نیزه راس عزیزان یکی یکی  
تو چهار ساله بودی و صد درد دیده ای  
دشمن میان خیمه ی بی مرد دیده ای  
تو چهار ساله بودی و شب گریه دیده ای  
گهواره ای که برده شد از خیمه دیده ای  
تنها امید و دل خوشی تو حسین بود  
دیدی که اوفتاده به تیر و سنین بود  
تو قلب شرحه شرحه ی احساس دیده ای  
از دور جسم پاره ی عباس دیده ای  
هم بند نازدانه ی بابا رقیه ای  
تو کینه دار ظلم یزید و امیه ای  
در مجلس شراب که جای شما نبود  
جای شما که گوشه ی ویرانه ها نبود

از عمه درس صبر و رضایت گرفته ای  
از خطبه اش تو درس ولایت گرفته ای  
از کودکی تو یاد گرفتی به اوج درد  
هرگز کسی نمی شنود گریه های مرد  
نبود عجب که باقر علم نبی شدی  
در این مقام با نفس زینبی شدی  
یا باقر العلوم اگر بی لیاقتم  
من دعبل شمایم و بنما شفاعتم

\*\*

**مسعود اصلانی-امام باقر(ع)-شهادت**

سینه ام چون تلاطم دریا

چشم من چشمه ی غم دنیا

داده ام این دل اسیرم را

دست بال و پر کبوترها



همره بال هایشان بردند  
تا بسازند سایبانی را  
سایبانی برای خاک بقیع  
حائلی بین آفتاب آن جا  
بوی غربت هزار سالی هست  
که از آن خاک می رود بالا  
غم میان دلم چو زائر شد  
غصه دار امام باقر شد  
زهر دادند عمق جانت را  
تیره کردند آسمانت را  
و گرفتند با شراب زهر  
قوت دست مهربانت را  
مگر آن چشم ها نمی دیدند  
بال پرواز بی کرانت را  
دم آخر مرور می کردی  
روضه ی درد بی امانت را  
به خدا چشم های تو می دید  
رخ نیلی عمه جانت را  
داغ بازار شام یادت بود

بارش سنگ بام قوم یهود  
در میان شلوغی و فریاد  
بین آشوب شهر سنگ آباد  
وقت آغاز سنگ باران ها  
عمه زینب نجاتمان می داد  
پیش چشم رباب بی کودک  
پیش بابای بی کسم سجاد  
تازیانه به هر طرف می برد  
کودکان را چو گاه بر روی باد  
دیدم آنجا تمام غم ها را  
زخم زنجیر پای بابا را

\*\*

**غلامرضا سازگار - امام باقر (ع) - مصائب**

کی ام من تا ثنای حضرتش را خوانم و گویم  
خدا باشد ثناگویش، نبی باید ثناخوانش  
فروغ دانشش بگرفت چون خورشید، عالم را  
که هم انوار ایمان بود و هم اسرار قرآنش  
گاهی دادند در اوج جلالت نسبت کفرش

گهی بستند بهتان و گهی بردند زندانش  
ولی عصر در شب‌های تاریک است، زوارش  
تمام خلق عالم بشت دیوارند مهمانش  
کنار قبر او جرات ندارد زائری هرگز  
که ریزد قطره اشکی بر او از چشم گریانش  
مگو در روضه‌اش شمع و چراغی نیست، می‌بینم  
که باشد هر دلی تا بامدادان شمع سوزانش  
به عهد کودکی از خورد سالی دید جدش را  
که مانده روی زخم سینه، جای سم اسبانش  
اگر در روز محشر هم ببینی ماه رویش را  
نشان تشنگی پیدا است بر لب‌های عطشانش  
دوید از بس که با پای برهنه در دل صحرا  
کف پا شد چو دل مجروح، از خار مگیلانش  
دریغا آخر از زهر جفا کردند مسمومش  
نهان با پیکرش در خاک شد غم‌های پنهانش  
بود در شعله جانسوز، نظم «میشم» پیدا  
غم ناکفته و سوز دل و رنج فراوانش

\*\*\*

یوسف رحیمی - امام باقر (ع) - مصائب

روزی که بادهای مخالف امان نداد

هفت آسمان به قافله ای سایه بان نداد

خورشید بود و سایه‌ی شوم غبارها

خورشید بود همسفر نیزه دارها

دیدى به روى نیزه سر آفتاب را

دیدى گلوى پریز طفل رباب را

دیدى عمود با سر سقا چه کرده بود

تیر سه شعبه با دل مولا چه کرده بود

در موج خیز شیون و ناله دویده ای

تا شام پا به پای سه ساله دویده ای

گل زخمهای سلسله یادت نمی رود

هرگز غروب قافله یادت نمی رود

هم ناله با صحیفه‌ی ماتم گریستی

یک عمر پا به پای محرم گریستی

\*\*

**جواد حیدری - امام باقر (ع) - شهادت**

هفتم ماه است و باید چشم‌ها گریه کنند

پا به پای روضه‌های هل اتی گریه کنند

این قبیله بی نیاز از روضه خوانی منند  
که فقط کافی است گویم کربلا گریه کنند  
با همین گریه است که یک چند روزی زنده اند  
پس چه بهتر این که بگذاریم تا گریه کنند  
حال که گریه کن مردی ندارد این غریب  
لااقل زن ها برایش در منا گریه کنند  
هر زمانی که میان خانه روضه می گرفت  
امرش این بود اهل خانه با صدا گریه کنند  
با سکینه می نشیند "شیعی" سر می دهد  
آه جا دارد تمام آب ها گریه کنند  
چشم او شام غریبان دیده بین شعله ها  
عمه هایش در هجوم اشقیاء گریه کنند  
یاد دارد کعب نی هایی که مانع می شدند  
چشم های زخم آل مصطفی گریه کنند  
در قفای ذوالجناح با عمه آمد قتلگاه  
انبیاء را دید با خیر النساء گریه کنند  
عمه دردانه اش جان داد تا اهل حرم  
یا شوند آزاد از زنجیر یا گریه کنند  
یاد موی خاکی هم بازی اش تا می کند

دخترانش مو پریشان ای خدا گریه کنند

\*\*\*

**وحید قاسمی - امام باقر (ع) - مصائب**

آموزگار مبحث جغرافیای دین

استاد فقه و خارج دانش سرای دین

دار و ندار زندگی ات را تو ریختی

تا آخرین دقایق عمرت به پای دین

از ابتدای کودکی ات خونجگر شدی

زخم زبان و طعنه شنیدی برای دین

با خشت خشت اشک نماز شب شما

مستحکم است تا به ابد پایه های دین

ای یادگار کرب و بلا، زیر کعب نی

سهمی عظیم داشته ای در بقای دین

دیدنی سر بریده ی عباس را به نی

بر شانه ی کبود نهادی لوای دین

از نای زخم خورده تان می رسد به گوش

در مجلس یزید، صدای رسای دین

با اشک و آه، شعله به آئینه می زدی

عمری به یاد کربلا سینه می زدی



**جواد حیدری - امام باقر (ع) - مصائب**

تو مثل رأس جد خود اعجاز کردی

بابی ز حکمت بر نصاری باز کردی

قربان اعجاز تو ای فرزند زهرا

آخر مسلمان تو شد پیر نصارا

تو آبرو بخشی به ما ای آبرو دار

حاجت روان کن که هستیم آرزودار

نابودی و هابیت امید شیعه است

روز سقوط کفر تنها عید شیعه است

باید که بر این آرزوی خود بنازیم

بهر تو و اجداد تو مرقد بسازیم

همراه بابایت چهل سال و پس از آن

بودی به یاد گودی گودال گریان

تا زنده بودی آب دیدی گریه کردی

تا کودکی بی تاب دیدی گریه کردی

تو روضه خوان روضه ویرانه هستی

تو داغدار عمه دردانه هستی

تو علم خود را از همه گودال داری

تو تا ابد بر خیزران اشکال داری

\*\*

**یوسف رحیمی - شهادت امام باقر العلوم (ع)**

امشب از آسمان چشمانت

دسته دسته ستاره می چینم

در غزل گریه‌ی زلالت آه

سرخ‌ی چارپاره می بینم

زخمهای دل غربیت را

مرهم و التیام آوردم

باز از محضر رسول الله

به حضورت سلام آوردم

در شب تاریک تیره فهمی‌ها

روشنی را دوباره آوردی

آسمان را کسی نمی فهمید

تا که با خود ستاره آوردی

ساحت مستجاب سجاده!



بندگی را تو بادمان دادی

دل ما شد اسیر چشمانت

دلمان را به آسمان دادی

آیه آیه پیام عاشورا

در احادیث روشت گل کرد

امتداد قیام عاشورا

در تب اشک و شیونت گل کرد

دم به دم در فرات چشمانت

ماتم کربلا مجسم بود

چشمه تو لحظه ای نمی آسود

همه‌ی عمر تو محرم بود

چلچراغی ز گریه روشن کرد

در دلم اشک بی امان تو

تا همیشه منای چشمانم

وقف اندوه بی کران تو

در غروب غریب دلتنگی

ناگهان حال تو مشوش شد

جان من! روی زین زهر آلود

پیکرت سوخت غرق آتش شد

گرچه از شعله های کینه شان

پیکر تو سه روز می سوزد

ولی از داغهای روز دهم

جگر تو هنوز می سوزد

آه آتشفشان چشمانت

دیر سالیست بی گدازه نبود

همه ی عمر خون دل خوردی

داغ های دل تو تازه نبود

دیده بودی سه روز در گودال

پیکر آسمان رها مانده

سر سالار قافله بر نی

کاروان بی امان رها مانده

چه کشیدی در آن غروبی که

نیزه ها ازدحام می کردند

سنگها بر لبی ترک خورده

بوسه بوسه سلام می کردند

دل تو روی نیزه ها می رفت

دستهایت اسیر سلسله بود

قاتلت زهر کینه ها، نه نه!

قاتلت خنده های حرمه بود

جان سپردی همان غروبی که

عشق بر روی نیزه معنا شد

دل تو در هجوم مرکب ها

بین گودال اربا اربا شد

\*\*\*

**امام باقر (ع) - شهادت - جواد حیدری**

یا باقر از فرط غمت افسرده گشتیم

از غصه جانسوز تو پژمرده گشتیم

هر شیعه در دل حجله داغ تو بسته

سنگینی داغت دل ما را شکسته

سوز دلت از سینه ات بار سفر ساخت

در سینه ما رفت و ما را دیده‌تر ساخت

پنجم امام و هفتمین معصوم هستی

جانم فدایت پس چرا مسموم هستی

ای صبر مطلق، گشته‌ای بی تاب از چه؟

ای کشتی عدل خدا، گرداب از چه؟

جسم شریف از چه کم کم آب گشته

بنگر که صادق از غمت بی تاب گشته

تو یادگار آخرین کربلایی

تو داغدار و دل‌غمین کربلایی

تفسیر دشت کربلا در سینه توست

دلها گرفتار غم دیرینه توست

با رفتنت دیگر تو آسوده ز دردی

داغ یتیمی را به صادق هدیه کردی

تاریکی صحن تو بر غربت گواه است

شمعی ندارد قبر تو بی بارگاه است

ای کاش بر قبرت حرم سازیم امام

بر گنبدش پرچم بیافرازیم امام

آییم بابوس و تو را زوار گردیم

ما بی کسان هم لایق دیدار گردیم

**\*\***

**محمود زولیده-امام باقر(ع)-شهادت**

دیده جانانه‌ای پر ابر بود

لحظه‌های واپسین صبر بود

آنکه در ذهنش هجوم دشنه داشت

یادگار آب، کامی تشنه داشت

بود اندر خاطرش آلاله‌ها

آخرین ساعات عمر لاله‌ها

در نگاه آخر پور حسین

موج می‌زد کربلای شور و شین

همچو جدش بیقرار بیقرار

روز عاشورای عمرش ناله دار

روز آتش، روز خون، روز قیام

روز غارت غارت اهل خیام

که نگاهش بود سوی خیمه‌گاه

گاه می‌بردش میان قتلگاه

گاه دستانش به دست عمه بود

گاه آغوشش به بابا می‌گشود

ز آنچه می‌آزرد او، بیش از همه

بود غمهای سه ساله فاطمه  
یاد روزی که هراسان می‌دوید  
دختری آتش به دامان می‌دوید  
هرم آتش بس که دامن می‌گشود  
از بیابان تا مدینه شعله بود  
گاه قلبش از غم، آتش می‌گرفت  
گاه زهر کین حیاتش می‌گرفت  
اشکهای سرخ امانش را گرفت  
ذره ذره داغ جانش را گرفت  
دارِ فانی را وداعی خسته داشت  
زیر لب نامی گران، پیوسته داشت  
آخر الامر از تب و تاب ممات  
داد ذکر و حسینایش نجات

\*\*\*

**ژولیده نیشابوری-امام باقر(ع)-مدح**

دلیم پر می زند امشب برای حضرت باقر  
که گویم شرحی از وصف و ثنای حضرت باقر  
ندیده دیده‌ی گیتی به علم و دانش و تقوا  
کسی را برتر و اعلم به جای حضرت باقر

ز بهر رفع حاجات و نیاز خویش گردیده  
سلاطین جهان یکسر گدای حضرت باقر  
زبان از وصف او لکن، قلم از مدح او عاجز  
که جز حق کس نمی داند بهای حضرت باقر  
نژاید مادر گیتی ز بهر خدمت مردم  
به جود و بخشش و لطف و سخای حضرت باقر  
به ذرات جهان یکسر بود او هادی و رهبر  
که جان عالمی گردد فدای حضرت باقر  
برو کسب فضیلت کن چو مردان خدا ای دل  
ز بحر دانش بی منتهای حضرت باقر  
اگر گردد شفیع ما بنزد خالق یکتا  
بهر دردی شفا بخشد دعای حضرت باقر

\*\*\*

**یوسف رحیمی - امام باقر (ع) - شهادت**

تنها ترین غریب دیار مدینه بود  
او مرد علم و زهد و وقار و سکینه بود  
صد باب علم از کلماتش گشوده شد  
در بین عالمان به خدا بی قرینه بود  
این خا نواده نسل نجات و هدایتند

او نا خدای پنجمی این سفینه بود  
نان آور همیشه هر کودک یتیم  
بر شانه های خسته او جای پینه بود  
آتش گرفته باغ دلش از شراره ای  
سهم امام خسته ما زهر کینه بود  
همواره آسمان دلش رنگ لاله داشت  
هفتاد و چند داغ شقایق به سینه بود  
دشت نگاه او پُر گلهای اشک بود  
یاد آور حکایت سقا و مشک بود

\*\*\*

### **یوسف رحیمی - امام باقر (ع) - شهادت**

بین نماز ، وقت دعا گریه می کنی  
با هر بهانه در همه جا گریه می کنی  
در التهاب آه خودت آب می شوی  
می سوزی و بدون صدا گریه می کنی  
هر چند زهر قلب تو را پاره پاره کرد  
اما به یاد کرب و بلا گریه می کنی  
اصلاً خود تو کرب و بلا می جستی



وقتی برای خون خدا گریه می کنی  
آب خوش از گلوی تو پایین نمی رود  
با ناله های وا عطشا گریه می کنی  
با یاد روزهای اسارت چه می کنی ؟  
هر شب بدون چون و چرا گریه می کنی  
با یاد زلفِ خونی سرهای نی سوار  
هر صبح با نسیم صبا گریه می کنی

\*\*\*

**یوسف رحیمی - امام باقر (ع) - شهادت**

باقر علوم عالم ، عالم آل پیمبر  
غربت و مظلومیت رو ، برده ارث از بابا حیدر  
دلش از غصه گرفته ، غم و دردش بی شماره  
غیر اشک چشم خیسش ، دیگه همدمی نداره  
از شرار زهر دشمن ، آب شده پیکر خسته ش  
غیر آه دل نداره ، مرحمی دل شکسته ش  
یه کبوتر غریبه ، بی سر و سامونه حالش  
می خواد پر بگیره اما ، سنگ غم خورده به بالش

\*

پسرم بیا کنارم ، که دیگه رفتنی ام من

بیا تا برات بگم از ، ظلم و کینه های دشمن  
به خدا یادم نمی ره ، اون همه ماتم و آزار  
دشنام و سنگهای کینه ، خنده های سر بازار  
مونده بود به زیر نعلِ اسبها لاله های چیده  
روی نیزه های بی رحم ، می دیدم سر بریده

\*\*

**سیدرضا موید-امام محمد باقر(ع) - شهادت**

ای فروزان گهرِ پاکِ بقیع  
گل پرپر شده در خاکِ بقیع  
با سلامت کنم آغاز کلام  
ای ترا! ختمِ رُسُل گفته سلام  
پنجمین حجت و هفتم معصوم  
بابی اَنْتَ که گشتی مسموم  
!ای فدای حق و قربانی دین  
!کرده یک عمر نگهبانی دین  
تنت از درد و الم کاسته شد  
تا که دین قامتش آراسته شد  
ای ز آغاز طفولیت خویش  
بوده در رنج و غم و درد، پریش

از عدو ظلم و شرارت دیده  
چون پدر رنج اسارت دیده  
خار در پا و رَسَن در بازو  
رفته ای با اُسرا در هر سو  
کرده خون خاطرت ای شمع ولا  
محنت واقعه کربوبلا  
کربلا دیده ای و کوفه و شام  
ای شهید از اثر ظلم هشام  
آتش غم پر و بالت را سوخت  
زهر کین، شعله به جانم افروخت  
اثر زهر به زین آلوده  
کرده اعضای ترا فرسوده  
نزد حق یافته فیض دیدار  
جسم تو خفته و روح بیدار  
خود تو مظلومی و قبر تو خراب  
دیده دهر ازین غصه پر آب  
شیعه را دل ز عزایت شده داغ  
که بود قبر تو بی شمع و چراغ  
ظلم این امت دور از ادراک

کرده یکسان حرمت را با خاک

با چنین ظلم و ستم از اعدا

بهتر اینست که قبر زهرا

مخفی از دیده دشمن گردد

تا ز هر حادثه ایمن گردد

\*\*

**سازگار - امام باقر (ع) - مدح**

ای به تو از خالق داور سلام

از لب جانبخش پیمبر سلام

ای پدر عالم هستی همه

نخل علی یوسف فاطمه

شمس و قمر را به نسب اختری

نسل امام از پدر و مادری

اختر تابنده دانش تویی

بلکه شکافنده دانش توئی

عالم علم احد قادری

باقری و باقری و باقری

دانشی کل نقطه ای از مکتبت

علم لدنی سخنی بر لب

مدح تو از قول خدا در نبی است

خلق تو آینه خلق نبی است

مام تو ریحانه بخل بتول

جابر ت آورده سلام از رسول

اختر تابنده ماه رجب

مهر فروزنده ما رجب

شهر رجب را تو مهین کوکبی

ماه فروزان نخستین شبی

علم نهانی ز گلستان تو

پیر خرد طفل دبستان تو

هر نفست باغ گلی از کمال

هر سخنت پاسخ صدها سوال

مهر رخت ای به علی نور عین

وسه گه یوسف زهرا حسین

نام تو را گفت عدو ناسزا

از چه تو گفتیش ز رافت دعا

با همه فضل و شرف و علم تو

دشمن تو شد خجل از حلم تو

ای به فدایت پدر و مادرم

مدح تو در اوج دهان گوهرم

(میثم) و عبد مطیع توام

عاشق دیدار بقیع توام

\*\*\*

**سازگار-امام باقر(ع)-شهادت**

از خلق و از خدای تعالی تو را سلام

چشم و چراغ فاطمه، خورشید هفت نور

روح و روان احمد و فرزند چار امام

آن هفت نور روشنی چشم هفت آفتاب

آن چار امام خود پدر این چهار امام

وصف تو را نگفته خدا جز به افتخار

نام تو را نبرده نبی جز به احترام

هم ساکنان عرش به پایت نهاده رخ

هم طایران سدره به دست همیشه رام

حکم خدا به همت تو گشته پایدار

دین نبی به دانش تو مانده مستدام

با آنهمه جلال و مقامی که داشتی

دیدنی ستم ز خصم ستمگر علی الدوام

که دید چشم پاک تو بیداد از یزید

گاهی شنید گوش تو دشنام از هشام  
گریند در عزای تو پیوسته مرد و زن  
سوزند از برای تو هر روز خاص و عام  
گاهی به دشت کرب و بلا بوده ای اسیر  
گاهی به کوفه بر تو شد ظلم، که به شام  
خوانند سوی بزم یزیدت، بدان جلال  
بردند در خرابه شامت بدان مقام  
گر کف زدندن اهل ستم پیش رویتان  
گر سنگ ریختند بر سرهایتان زبام  
راحت شدی ز جور و جفای هشام دون  
آندم که گشت عمر تو را از زهر کین تمام  
داریم حاجتی که ز لطف و عنایتی  
بر قبر بی چراغ تو گئیم یک سلام  
«میثم» هماره وصف شما خاندان کند  
ای مدحتان بر اهل سخن خوشترین کلام

\*\*\*

**وحید قاسمی-امام باقر(ع)-شهادت**

مانده داغی عظیم بر جگرت

عکس راسی به نیزه، در نظرت

سر بازار شام و بزم شراب  
چه بلاهایی آمده به سرت؟!  
هر شب جمعه خون دل خوردی  
پای ذکر مصیبت پدرت  
پای روضه به جای قطره ی اشک  
خون و خونابه ریخت از بصرت  
می توان دید عکس زینب را  
بین قاب کبود چشم نرت  
سوختی سرو باغ فاطمیون  
زهر آتش زده به برگ و برت  
گر گرفته فضای حجره ی تان  
تحت تاثیر آه شعله ورت  
مهر و تسبیح کربلایت را  
داده ای ارثیه به گل پسرت

**پایگاه اطلاع رسانی خیمه دل سوختگان**

[www.delsukhtegan.ir](http://www.delsukhtegan.ir)